



درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: امارات و ظنون
موضوع جزئی: ۵. حجیت خبر واحد - ادله حجیت خبر واحد - دلیل اول: کتاب - آیه نبأ - مصادف با: ۷ جمادی الثانی ۱۴۴۶
بررسی استدلال به مفهوم شرط - اشکال پنجم و بررسی آن - اشکال ششم
سال شانزدهم
جلسه: ۴۹

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث در اشکالاتی بود که نسبت به استدلال به آیه نبأ برای اثبات مفهوم شرط شده است. تا اینجا ما چهار اشکال را مطرح کردیم. برخی از این اشکالات به درازا کشید و نیازمند بررسی بیشتر بود و بعضی نیز بحث کمتر داشت.

اشکال پنجم

به طور کلی در قضایای شرطیه باید بین جمله شرطیه و جمله جزاء سنخیت و ارتباط باشد. سنخیت و ارتباط هم نوعاً به نحو علیت است یعنی مثلاً اگر گفته می‌شود «ان جائک زید فاکرمه»، یک سنخیتی وجود دارد بین اکرام و مجئ زید به این معنا که شرط علت برای ترتب جزاء است (منظور علت منحصره نیست زیرا اینکه اگر علیت منحصره ثابت شود که آیا مفهوم دارد یا خیر، آن یک بحث دیگری است) ولی اصل سنخیت و ارتباط، آن هم به نحو علیت نسبت به ترتب جزاء وجود دارد. شرط معمولاً یک نحوه مدخلیتی در ترتب جزاء دارد حال یا به تنهایی یا با ضمیمه.

لکن این سنخیت و ارتباط در ما نحن فیه بین شرط و جزاء در آیه نبأ وجود ندارد، زیرا معنای آیه: «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا» این است که اگر فاسق برای شما خبری آورد باید تبیین کنید ولی بین آوردن خبر توسط فاسق و تبیین چه سنخیتی و ارتباطی می‌تواند باشد؟ اگر می‌گفت چنانچه فاسق برای شما خبر آورد به خبر او ترتیب اثر ندهید یا مثلاً خبر او را کالعدم فرض کنید، این سنخیت وجود دارد، چون آوردن خبر توسط فاسق می‌تواند برای کالعدم فرض کردن آن خبر علت باشد، ولی تبیین اینطور نیست، جستجو کردن و فحص کردن و بررسی کردن به عنوان یک وظیفه و کاری که باید به دنبال مجئ الفاسق بالخبر تحقق پیدا کند مطرح نیست. از نظر عرف اگر به ما بگویند اگر فاسق خبر آورد به خبرش اعتنا نکنید، چه تبیین نکنید و چه تبیین نکنید، این ارتباط و سنخیت وجود داشت. ولی الان می‌گویند اگر فاسق خبری آورد تبیین کنید. واقعا تبیین کردن چه سنخیتی با آوردن خبر فاسق دارد، زیرا اگر مثلاً کسی بعد از آوردن خبر توسط فاسق به خبر ترتیب اثر ندهد و تبیین نیز نکند، آیا می‌توانیم بگوییم او یک واجبی را ترک کرده؟ آیا می‌توانیم بگوییم او آنچه را که بر این شرط مترتب شده نادیده گرفته؟ بالاخره وقتی می‌گوید «ان جائک زید فاکرمه» معنایش این است که اگر زید آمد شما باید اکرام کنید و اگر اکرام نکنید در فرض آمدن زید، یک واجبی را ترک کردی، (بنابراین اینکه دلالت بر وجوب اکرام داشته باشد)، اما اینجا اگر فاسق خبری را آورد و ما تبیین نکردیم یک واجبی را ترک کردیم؟ خیر، فرض کنید یک فاسقی یک خبری را می‌آورد و ما نیز اعتنا نمی‌کنیم و اصلاً دنبال هم نمی‌کنیم که این خبرش درست بود یا نبود؛ آیا اینجا خلافتی

مرتکب شدیم؟ واجبی را ترک کردیم؟ لذا به نظر می‌رسد این دو سنخیت وجود ندارد و اگر این سنخیت وجود نداشت آنوقت ما در ناحیه مفهوم ما دچار مشکل می‌شویم. اگر این سنخیت وجود نداشت دیگر این آیه دلالت نمی‌کند بر اینکه چنانچه عادل خبری آورد حتما خبر او حجت است، چون معلوم نیست این تمام الموضوع برای حجیت است یا جزء الموضوع و باید مثلا یک چیز دیگری باید به آن ضمیمه شود تا حجیت داشته باشد. لذا فرض بر این است که آیه از قبیل «ان رزقت ولدا فاختنه» نیست، یعنی شرط محقق موضوع نیست.

بنابراین فرض می‌کنیم که این جمله شرطیه دارای مفهوم هم باشد، مفهوم آیه با این توضیحی که دادیم این است که اگر عادل خبری برای شما آورد دیگر اینطور نیست که خبر او را کالعدم فرض کنید و به خبر او ترتیب اثر ندهید، اما آیا ترتیب اثر دادن به خبر عادل یعنی اینکه خبر عادل تمام الموضوع است برای حجیت و ترتیب اثر دادن است یا نه این می‌تواند به عنوان یک جزئی از موضوع باشد؟ پس مفهوم آیه دلالت بر حجیت خبر واحد عادل نمی‌کند، چون بین شرط و جزاء باید سنخیت باشد، در حالیکه بین تبیین و شرط سنخیت نیست، بلکه سنخیت بین شرط و عدم ترتیب اثر به خبر است، لذا اگر مفهوم این را در نظر بگیریم از آن حجیت خبر عادل به دست نمی‌آید.

پس اشکال پنجم این شد که شما به دنبال اثبات حجیت خبر عادل هستید به عنوان اینکه تمام الموضوع برای حجیت و ترتیب اثر دادن باشد، در حالیکه این آیه چنین معنایی را نمی‌رساند.

بررسی اشکال پنجم

سوال: اگر این جزاء نیست پس برای چه گفته شده است؟

استاد: فرض بر این است که امر به تبیین جزاء نباشد، ظاهر آیه این است که آنچه که بعد از ادات شرط، یعنی *إِنْ* و قبل از *فَاء* آمده است شرط است و آنچه که بعد از *فَاء* آمده است جزاء است، مثل «ان جائك زيد فاكرمه» اینجا نیز می‌گوید «*إِنْ جَاءَ كُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا*» این ظاهرش این است که این خودش جزاء است، منتهی ایشان با این بیان می‌خواهد با این بیان بگوید چون تبیین نمی‌تواند جزاء واقعی باشد ما ناچاریم یک جزایی را در نظر بگیریم که این جانشین آن شده است، یعنی به حسب ظاهر جزاء و جوب تبیین است ولی این واقعی نیست و فقط در کلام است کانه قائم مقام و جانشین آن جزاء واقعی است، جزاء واقعی چیست؟ عدم الاخذ بخير الفاسق، عدم ترتیب اثر دادن به آن، کالعدم فرض کردن آن، این می‌شود آن جزاء واقعی.

سوال:

استاد: این هم یک اشکال دیگر است، یعنی پاسخی که به اشکال پنجم می‌توانیم بدهیم که ما و جوب تبیین را یک و جوب شرطی می‌دانیم، یا به یک معنا و جوب غیری، بالاخره و جوب نفسی نیست، یعنی تبیین برای خودش واجب نیست، تبیین برای این واجب است که عمل کنیم، یعنی اگر درست می‌گوید ترتیب اثر دهیم و اگر مثلا درست نمی‌گوید ترتیب اثر ندهیم. اگر ما و جوب تبیین را شرطی دانستیم یا به تعبیر دیگر غیری، طبیعتا جایی برای اشکال پنجم باقی نیست.

اشکال ششم

بر فرض کبری را قبول کنیم که قضیه شرطیه مفهوم دارد و بپذیریم این شرط، شرط محقق موضوع نیست، ولی یک مشکلی وجود دارد که مانع مفهوم می‌شود. همه اشکالاتی که اینجا مطرح بود تا به حال، عمدتاً معطوف به این بود که این آیه مفهوم ندارد، ولو از کبری مسئله هم ما عدول کنیم، اما این آیه مفهوم ندارد.

ایشان می‌گویند ما مسئله تعلیل را کنار می‌گذاریم، شرط محقق موضوع را نیز کنار می‌گذاریم و همه اشکالات قبلی را کنار می‌گذاریم و فرض می‌کنیم هیچ کدام از آنها مانعیتی ندارد ولی اینجا یک مشکلی دیگری است که مانع مفهوم می‌شود، یک خصوصیتی اینجا وجود دارد که نمی‌گذارد آیه مفهوم داشته باشد و آن اینکه اگر بخواهیم از این آیه مفهوم بگیریم یک تالی فاسدی دارد که ما نمی‌توانیم به آن ملتزم شویم و آن اینکه مستلزم خروج مورد از عموم آیه است و این مستهجن است. اگر یک حکمی صادر شود به نحو عام در یک موردی، ولی به گونه‌ای باشد که مورد خودش را شامل نشود، این تخصیص مستهجن است. یک امر قبیحی است که شما یک عامی را بگویید اینکه فلسفه این دستور این بود که این مورد را در بر بگیرد و برای همین این حکم صادر شده ولی این مورد را شامل نشود این قابل قبول نیست.

بر این اساس، مورد این آیه اخبار ولید به ارتداد بنی المصطلق است، چه شد که خداوند فرمود «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا»؟ دیدند ولید خبر داد که اینها مرتد شدند، این مورد آیه است. مورد آیه حکم شرعی نیست، بلکه یکی از موضوعات خارجی است و در موضوعات خارجی قول عدل واحد معتبر نیست و باید دو عادل بیابند تا عنوان بینه تحقق پیدا کند. پس نتیجه این است که بین خبر عادل و خبر فاسق فرقی نیست. یعنی خبر فاسق نه در موضوعات حجت است و نه در احکام ولی خبر عادل در موضوعات حجت است منتهی بر طبق این آیه، خبر یک عادل در موضوع پذیرفته شده و معتبر دانسته شده است، در حالیکه ما می‌دانیم که در موضوعات خبر یک نفر کافی نیست و باید دو نفر باشد، بینه معتبر است که دو عادل را شامل می‌شود؟

حال اگر بگوییم که آیه دارای مفهوم است یا باید خبر عدل واحد را در موضوعات خارجی حجت بدانیم در حالیکه این خلاف مشهور است. پس اساساً حجیت خبر عادل با این آیه اثبات نمی‌شود. یا بگوییم که مفهوم آیه دلالت بر حجیت خبر عادل می‌کند اما در مورد اخبار به ارتداد که توسط ولید صورت گرفت، این مضمول مفهوم آیه نیست. یعنی مورد آیه را از مفهوم آیه خارج کنیم. یکی از این دو کار را بکنیم که هر دو مبتلا به مشکل است. نتیجه این است که این آیه مفهوم ندارد. بنابراین یا باید خلاف مشهور مرتکب شویم یا یک تخصیص مستهجن و هر دو اشکال دارد. یا خلاف مشهور را مرتکب شویم که بگوییم خبر عدل واحد در موضوعات خارجی معتبر است یا بگوییم، آیه به طور کلی دلالت می‌کند بر حجیت خبر عادل، منتهی با توجه به اینکه می‌دانیم یک عادل کافی نیست و باید دو عادل باشد، بگوییم در موضوعات خارجی یکی کفایت نمی‌کند، پس باید تخصیص بزنیم و بگوییم مفهوم آیه دلالت می‌کند بر حجیت خبر عادل، عدل واحد، الا فی الموضوعات الخارجیه که نیاز به دو نفر است، این یک تخصیص مستهجن است. به علاوه اینکه لازمه آن خروج مورد از آیه است؛ مورد اخبار ولید به ارتداد است و ارتداد نیز یک موضوع خارجی است و باید بگوییم عدل واحد در آن کفایت نمی‌کند، یعنی این از دایره حجیت خبر عادل بیرون می‌رود، و معنا ندارد یک عامی یا منطوقاً یا مفهوماً بر یک معنایی دلالت کند که شامل مورد خودش نشود، نمی‌توانیم عام را طوری تفسیر کنیم که شامل مورد خود آن عام نشود، خروج مورد عام از عام مستهجن است و قابل قبول نیست.

بحث جلسه آینده

محقق نایینی از این اشکال پاسخ دادند، حال یک تأملی بفرمایید، ما پاسخ محقق نایینی را باید نقل کنیم ببینیم آیا این پاسخ قابل قبول است یا خیر؟

«والحمد لله رب العالمین»